

وَقَالَ عَلَيْهِ	سَلَامٌ	وَرَبُّكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ
وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا
وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا
وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا
وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا	وَالشُّعْرَةُ تَقْرِضُكَ مِنْ قَرْضَا

فَاذْكُرْ كَيْفَ صُنْتُ بِالْمَالِ عَمَلِي
پس اگر گویم اینست محفوظ دارم بمال عرض
شعنی تو هم استنطالاً و سبطاً
قصه می گویم راه می اندازد

وَاذْكُرْ كَيْفَ صُنْتُ عَنِ لَوْحِي عَمَلِي
پس اگر گویم اینست محفوظ دارم از لوح عرض
پس تا کنون قصه را و افراطاً
نیستیم با چون کسی که تفسیر کند با فراط

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَاصْبِرْ عَلَى الذِّمْرِ لَا تَنْصِبْ عَلَيْهِ حَمْلًا
صبر کن بر روزگار کن غنیمت بر یکی
وَلَا تَقْبَلْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ لَاحِقًا حَسَبًا
پاشان بپوشد بر پیشانی که نماند

فَلَا تَرْجِعْ شَيْئًا فِي لَوْحِي مَحْفُوظًا
ز پستی چیزی را در لوح نگاه داشته
فَالْأَرْضُ وَاسِعَةٌ وَالزُّرْقُ مَبْهُوْطٌ
پس زمین گشاد است و زرق بسته

تَوَمَّ أَمْرًا حَسِيرًا مِنْ نَقِيطَةٍ
خواب برد بهتر است او را از بیداری

لَمْ يَرْضَ فِيهَا الْكَاتِبُ الْحَقِيقَةَ
نگرانی نداشتند آنکه کاتب حقیقت را نگاشته

وَفِي صُرُوفِ الذِّمْرِ لَعَلٌّ عَطِيشَةٍ
در گردش روزگار در بندگی تشنگی

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

وَلَا تَجْمَعُ مِنَ الْمَالِ مَالًا تَذَرِي لِمَنْ تَحْتَمِلُ
و جمع مکن از مال که ندانی برای کی جمع می کنی

فلا تدرى اين ارضيك ام فى غير ما تضرع

مذالى كه آيا در زمين خود يا در غير آن سر درى آيى

فان الزرق مقبوم فكذلك المرء لا يسمع

بدريشى كه رنگ مقبوت برسى مرد نبيخه نكند

فكذلك كل من طبع غنى كل من يسمع

با داريست هر كه طبع است غنى است هر كه طبع است

وقال عليه السلام

فذاك صنع ما قطضيلع

زيرا كه تو بساخته چيزى را كه تو بساخته

عزفت بكلف ضائع

اچنان تو در حق او شك كه بهى او را كند بهى

لا تضع المعروف فى ساقط

نه اچنان زنده را در ساقط نه اچنان زنده

وضعت فى حشر كريم كن

نه اچنان را در حشر ازاد كريم كه اچنان را

وايضاً عليه السلام

فانك راء ما علمت وبيع

زيرا كه تو ببينى چيزى را كه تو ببينى

فانك لا تدرى متى انت باع

بدريشى كه تو ندانى كه تو كى تو خست كند

فانك لا ترى متى انت راجع

زيرا كه تو ندانى كه تو كى تو باز كند

فكن بعداً للحلم واصنع عن الاذى

پس بكن بعد از حلم و درود از اذيت

واجب اذا اجبت جأ مقارباً

فدويت داريچون دويت دادى دويى نزديك

والعض اذا البضت بفضا مقارباً

و دشمن را چون دشمن دارى دشمنى ميان

وقال عليه السلام

ان جاك الصدق من بينكم

بر کسی که برادر صادق کیست کسی که با تو در هم
و من اذا عاين امرًا قطعك
و کس که تو را می بیند کار را قطع می کند از تو

من خيب نفسي فليس منك

و کسی که مرا خدایت کند تو را از من نیست
شئت خيب شئت لم يحمك
پشیمان باشی پشیمان و خدایت خدایت را تو را

وله عليه السلام

ذو نولي ان فكرت فيما سيرة

خدا را می بینم که تا من فکر کنم در سیرت
فاطمی فی صانع قد علمت
و من در کار بزرگ که کرده ام و در
فان كيب خمرنا فذاك حشره
پس اگر باشد آفرینش پس این بر حشر است
لیکن و مولای و سیرت و جانی
پادشاه من و خواجه من و مولای من و خواجه من

ورچه ترین من ذو نولي اوسع

در رحمت خدای من از کسان من گشاده تر است
و لكنني في حرمته الله اطعم
و لیکن من در حرمت خدا اطعام
وان لمن الاحسن في خلقه اصنع
و اگر باشد و یکی پس از آن بهتر که من کرده ام
ولت في عبد الله و اخضع
و بستی که من را در بند خدا و بستم

الفضل من كرم الطبيعة والمن مفضلة الصنيعه الخيرة

منی افضل از تمام از طبیعت که کرم است
من تمام از کارهای نیک که مفضله است

انزع جانبا من قلة الحبيب المنيع والشراس مع جريته من نيل الماء
 بانته لونه نریت از بوی که بوند در پی شستابند و ترازد و با ناز و دانی
 التبرغیر ترک التفاهل للصدق يكون اعظمه لا المتخ بوقیة
 مشتاب که داشتی عدد دوستی می باشد خزانة آلوده می شود
 فی الناس لم تلتک الوقیة ان الخلق لیس یکث الا اول الی الطیفة الطیفة
 لبیان آدمیان همه در کف ترافیت کث و در کف می کند که باند و جای
 حبیل الانام من العباد علی الشیقة والوضیة
 مخلوق شده خلیق از بندگان بر شریف و خرب و پست

وقال سید الشریف المرتضی سلم الهدی خیر ما شیخ
 المفید قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه و سلم الاحتفاء من
 قریش و الذب عنهم الی الفارخ فقه علی نفسه ایتیارا بطالب فاشار علیه ثم تقدم
 ابو طالب الی ابنه امیر المؤمنین ان یضطر علی رسول الله تقیة فاجاب الی ذلك فلما تاب
 و یسوعی و ابو طالب فقال امیر المؤمنین و ابنا و اسیتة فقال ابو طالب

اصبرن لی یئ فالصبر اجمی صبر کن ایستاده ای که صبر و استقامت قد ذلناک الوبس الما شدید پستی که بخشیدیم ما را و مالی که بلا حکمت	کل من مصیر لشویر مرزد که هر چه او بگوید لفداء النجیب و ابن النجیب برای فدا و پاکیزه و پسر پاکیزه
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------

ام ای شعب التیام لم یقرت انصرع
 بکرام شرف که ایستادند که به آنکه او را شرف داد
 ام ای منتفع بشی و هم تم انتفاع
 که ام ای منتفع بشی و هم تم انتفاع
 یا بوس الله الذی قال تحت لفظا
 ایستادند که به آنکه او را شرف داد
 قد قیل فی انشا ان یکم من شهر سماعه
 در پیش که گفته شد در مثل عرب است ترا که بدو شنیدند او

وقال ایضا علیه سلم

و اما سیع وقت تدفع
 و اما بر چه که دفع کنی
 و سیع من حیث لیسع
 و می شنوی از آنجا که شنیده شود

که ایستادند که به آنکه او را شرف داد
 و اما بر چه که دفع کنی
 و سیع من حیث لیسع
 و می شنوی از آنجا که شنیده شود

و اما سیع وقت تدفع

فی الناس لم یقرت انصرع
 و اما بر چه که دفع کنی
 و سیع من حیث لیسع
 و می شنوی از آنجا که شنیده شود

ما یستوفی الوفاء لمار قد و لا طمع
 و اما بر چه که دفع کنی
 و سیع من حیث لیسع
 و می شنوی از آنجا که شنیده شود

کتاب انجم یازدهم و الموجز
بزرگوار و خدایت است
الحی خلقی و جبر زری و موی
کریز کاه و پندار کاه
الحی لیل اعطیت نفسی و پوی
و کس از بر جی آرزوی نفس مرا
الحی لیل خلقت و جنتی
و کس از بر جی آرزوی جنت مرا
الحی ترجی حالی و تنگتری و فاقی
و کس از بر جی آرزوی فاقی مرا
الحی منقطع رجای و لاترغ
و کس از بر جی آرزوی لاترغ مرا
الحی اجبرنی من غلبت
و کس از بر جی آرزوی غلبت مرا
الحی نیستی یقین حجتی
و کس از بر جی آرزوی حجتی مرا
الحی لیل عن تنفی الف حجتی
و کس از بر جی آرزوی تنفی الف حجتی مرا

الحی الخیرینشی او طر دین
 امیدم از که بر ایند شعیب من که شود
 الحی حلیف حب فی الیسیل
 کلمه هم چونو الکر راجیا
 امید بپست بر و تو جده و کرده
 الحی مینینی جای پلانه
 مرا که رشتی عالمی پور نشی کرده
 الحی فان تصفو فشوک متقدی
 بر انداز کنم خدا بر بیامری
 الحی بحق الماشتی والی
 حق زمره لای پاشی
 الحی فان شریع علی بن احمد
 مرید بن شعیب امیر الیمینان
 فلا تخسر منی الی و پسیدی
 دران شعیب مشفق مرا کن بر مردم
 وصل علیهم ما و عاک موحده
 حاجه که بخوانست اهل توحید

غما جیستی یارب اکر فیا صنع
 حکم برانی و نوبه ساری ای حاجی
 نیاجی ویدعو المغنل یجمع
 بکر ییانه کسب عسری و غنم علی پروا
 رحتک العظمی و فی الخلد طبع
 طبع بخت جاوید درعت علی
 و قبح خطایته علی شمع
 بود پلا مستی حال مدد و مراد ما
 و الا فالتذب المد مر اصرع
 و کر نه مملو جسم اکلند از پا
 و حرته ابرار هم لک شمع
 بحرمت جدا کان با شمع و درضا
 نبیا تقا قاتنا لک اصنع
 کشتی از کف و برده طاعت و کوی
 شفاعت کسب می فداک الشفع
 در در و مسند ندای شفاعت کبری
 و ما حاکب اخبار بیا یک بر کعب
 همیشه تا بگویند راز اهل صفا

وقال علیه السلام

اللهم اقبلک ان یجک موقع
 یا ارحم الراحمین

ابی ام هل تصیحه تنفع
 یا ارحم الراحمین

فان اتخطت بها ففسد شیخ
 پس گریه کردی یاد پس تپش کردی
 فعدا تعارض است مودع

سکه داشت چنانچه توضیح می آید

میرچہ دیر فستق

وَاِذَا اِشْتَقَّ لَكَ ذُو الْاَسْمَاءِ
 چنان طلب تا تو کند از تصدیق بیگانه که بزرگوار
 وَاِذَا اَتَمَمْتَ عَلَى سِرِّ اِيْضًا
 چون این پادشاه را بر سر پنهان و از آن
 وَاِذَا عَمِلْتَ الْاَمَانَةَ وَالتَّيْسُ نَادِيًا
 رعایت کن و امانت را در پی کن ادا و از
 اِنْ اَلَا اَمَانَةَ لِّلْاَمَانِ فَتَسِيرُ
 از کار امانت بیامان و غلامی را وکیل است
 وَاِذَا اَصْغَفْتَ عَنِ الظُّلُومِ فَضَعْلُ
 چون ضعیف شوی از ظلم پیش برای او
 وَاِذَا بَدَأْتَ لَكَ مِنْ طُلُوعِ حَقِّهِ
 چون ظاهر شود در از خیانت و دوستی
 وَاِذَا اَعْتَرَبْتَ عَنِ الْعَشِيرَةِ فَخُشْمُ
 چون در غربت شوی باز خویشان چمت کن
 وَاِذَا اَخْصَصْتَ مِنَ الْغَنِيِّ فَفَيْضُ
 چون محض شدی از غنی و بیو
 فَيُوقُ نَسْرَ الْغَنِيِّ فَارْتَبُ
 به بزرگش از بزرگ غنا بسیارند که
 وَاِذَا اَقْرَبْتَ فَلَيْسَ فَتَرْكُ دَايَا
 چون فقر گشتی بخوابد بود نیاز و ایام

قَافِلُهُ اِنْ تَوَابَ رَبُّكَ اَوْسَعُ
 پس مگر کن بدستی که طلب پرده و کلاه تو کشد
 وَاِذَا سَرَّ عِيُوبَ اَخِيكَ حِينَ تَطْلُعُ
 و بپوشش عیبهای برادر خود را چنین که طلوع
 خَطِيْنٌ مَغْفِرَةٌ وَذَكَرُ اِيْرَافِ
 دو غمخوار و امرزش و یاد کرد بدستی شد
 وَكَلَّ اَلَا مَانِ اَسِيْلُ الْاَمَانَةِ رَجْعُ
 و چنین ایام بیامانست و باز کرد
 خَدَّ الْمَذَلَةِ حَيْثُ شَكَتُ تَخَضُّعُ
 روی خواری آنجا که مثل تو زاری کنست
 فَامُ ذِي الْاَلَكِ ذُرْعَا مُتَبَرِّعُ
 بکش دست خود
 مِنْ غَيْرِ قَوْمِكَ فَالْغَرِيبُ مَبْرُوعُ
 از بیگانه قوم خود
 وَكُلُّ حَالٍ دَوْنَهُ تَهْوِيَتْ
 و هر حال در او تنه می افتد
 اَشْرَتْ لَدَى وَلَتَا اَللِّبَامِ الْوَضْعُ
 بزرگ گشت و در لای او میماند و خوار
 مِنْ بَعْرِ كَيْسٍ وَمِنْ تَجْعُ فَيْشِ
 هر که بر من شد و شد و شد و شد بود و شد

کم قدر ایت و در محبت ملک
 بی دیدم و خنق و ششیدم و در
 لاجب من انجا و است انما
 و اخو المالحات احفظ باخایه
 ان پشنگ لغه و یک خایه
 واحفظ فقه حضوره و یسیر
 ومن العتوق بن یق مو اصلا
 اجبت صدق ایک و ارم خود
 و اطع اناک بکل ما یصعب
از حق است که عاقبت کسی که پیوسته
 در حق صدق ایک و ارم خود
 و اطع اناک بکل ما یصعب
 خاست که در راه و سستی که نواز

است به قدم فاحش میع
 خرق الرجال من انجا و شیخ
 فله علیک با خال لدرع
 و اغفر خطیبتی التي سی اقطع
 لا یبیک الفصل الذی یو لقطع
 بعد اوت و فیها المیت تلعب
 ان المطیع اباه لا یضع
این که در ان زید که برادر عام برادر
 و اغفر خطیبتی التي سی اقطع
 لا یبیک الفصل الذی یو لقطع
 بعد اوت و فیها المیت تلعب
 ان المطیع اباه لا یضع
 بد سستی که نواز

اوله ایضا علیه السلام

یا حقیقی فلیت رجیم
 این من خورن نفس من کشته شدیم
 اینها کانت با الواقع
این من خورن نفس من کشته شدیم
 اینها کانت با الواقع
 این من خورن نفس من کشته شدیم

رجیت الیامع المطیع
 این من خورن نفس من کشته شدیم
 اینها کانت با الواقع
رجیت الیامع المطیع
 این من خورن نفس من کشته شدیم
 اینها کانت با الواقع

فما جبت انقص لاه ضعیف
 پس چون در میان نقص و زیاده
 کانت قدیما عصمت منیع
 نمود از زمان که بر وی کشت
 نیت کاصواب بنی الضعیف
 نیست او را ز نام او و ز صاحب
 عن سیر باطل و لا خدع
 ای بطلان و بی نریب

ولا الامور للرشع الضعیف
 و نه کارها و نه زینت
 ترجو اب الله الضعیف
 که امید داشتند و اب خدا را بکار یک
 و ما حکم و عوچه ضعیف
 خواذ بپشت حکم و عوچه شدند
 نال بها المنه لاه الرقیع
 یافت آن دعوت مرده بلند

و تجامل هو و عشم و بن جسد یکرب الزبیدی قسری
 عن سر و ولم یعل شیئا فانما یقول

الآن حین تقلصت منك الکلی
 این زمان که کفایت هم می آید از تو کرده
 و انجیل لاه باطل شرب
 و اینبار رسد با بطلان اشد
 یجلن قسما کرمانی و الوفا
 خدی کنند پیران بزرگ را در یک
 استی ز امر و احی طیبی عزه
 من بر این کم حیات که حیات خود از دست

اوخر ناکر فی الوقت بیطع
 چون عادت نشود به یک بر روی
 قب البطون سیما و الاقوع
 از این رسم نه با سگها کرد از غایت او برود
 لایس کلون اذا الرجال تکلم
 باز نیایستند از تن چند مردان باز شد
 و اذا کون شدید لا یخرج
 و خزان جنگ حکم مسرع

وَأَنَا الْمُطْفَرِّتِي فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
مِنْ بَلْقَيْسِي بَلْقُ الْمُنِيَّةِ وَالرُّدَى
سَيَاكُمَا قَاتِلَتَا كَذِبِي قَاتِلَتَا كَذِبِي
فَاخْذُ رِصَاؤِي لِي وَجَانِبِي
وَدَوِّدِي شَرَّاءِي لِي كَذِبِي دَوِّدِي شَرَّاءِي

وَأَنَا شَاهِدٌ فِي أَعْوَادِي بَلْعُ
وَأَنَا شَاهِدٌ فِي أَعْوَادِي بَلْعُ
وَجِيَاضِي تَلِيْسِي عَنْهُ مَرَجُ
وَدَوِّدِي شَرَّاءِي لِي كَذِبِي دَوِّدِي شَرَّاءِي
إِنِّي لَدَى الْيَسْبِ أَصْنُو وَاقْعُ
كَلِمَتِي وَتَقْتُلِي كَذِبِي دَوِّدِي شَرَّاءِي

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا مَعْزُوقِي حَيُّ الْوَلِيْسِي وَاصْتَرِ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
وَتَمَاتِ الْأَبْطَالُ كَالْمُنِيَّةِ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
فَالْيَكْنُفُ لَا يَأْكُلُ مَخْبِي
سَيَاكُمَا قَاتِلَتَا كَذِبِي قَاتِلَتَا كَذِبِي
إِنِّي أَمْرٌ أَحْسَنُ حَيَّيْ عَزَّةً
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
إِنِّي أَخِي قَصْدُ الْمَدَى وَبَيْطُ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
وَرَضِيَتْ بِالْقُرَانِ جِيَانِي
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ

تَا عَلِيكَ وَلَجُ أَمْرِي مَقْطَعُ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
فِيَا وَارِثِي وَسَيْمِ مَقْطَعُ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
فَتَكُونُ كَالْأَسْرِ النَّهْيُ لَارِجُ
سَيَاكُمَا قَاتِلَتَا كَذِبِي قَاتِلَتَا كَذِبِي
وَأَنَّهُ تَخْفِضُ مِنْ شَاوِي وَرَفْعُ
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
فَالْيَكْنُفُ لَا يَأْكُلُ مَخْبِي
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ
وَرَضِيَتْ بِالْقُرَانِ جِيَانِي
وَمِنْ بَطْنِهِمْ دُرُودُ مَوَاضِعِهِمْ

فینا رسول الله اید بالهدی	خطواؤہ جستی القیتہ یلع
---------------------------	------------------------

ایمان با رسول خدا تقویت کرده شد	پس علم او تا حیات می داشت
---------------------------------	---------------------------

وله علیہ السلام

ومن البلاء علی البلاء علة	الایری کی کس عرج کس ترفع
---------------------------	--------------------------

از آزار نمودن بر بلاء نشانی است و کفایت عن غیر الحوادث است	که دیده می شود آزار از آزار و کس با آزار بسیل ایجاد می شود و کس ترفع بسی است تر از غیر حوادث که او
---------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------

وقل علیہ السلام

لا تجزعن اذا نابتک نایب	و اصریر فی الضیقت الضیق
-------------------------	-------------------------

ای صبری کن چون برسد ترا حادثه ان الذی کم اذا نابتک نایب	و صبر کن پیش بصره و بخت نشو و بخت لم یب منه علی سائر البلاء
------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------

بدرستی که تو کم چون برسد ترا حادثه	بدر نشو و از روی صبر و حالها و احوالی صبری
------------------------------------	--------------------------------------------

ای صاحب الذنب لا تشغلن	فان الاله رد و دوت رد و دوت
------------------------	-----------------------------

ای صاحب گناه، امید مباش ولا تحبلن بلا عترة	پس بر پستی خدا امید بان است هر بان فان الطریق مخوف مخوف
-----------------------------------------------	------------------------------------------------------------

و تو گنجی کن و بی سواد و بی سواد	بر پستی راه ترسناک است ترسناک
----------------------------------	-------------------------------

وقال عليه السلام

فيليك بالاحسان والانشاء
 پس ریت بیکر کردن و اضاف کردن
 والله سر فوقه مکافه کاف
 روضه کار دل و دوا بیکار است که تمام

ان كنت تطلب رتب الامراء
 اگر هستی که طلب رتبه بزرگ
 واذا اعتدى احدك فخذ
 هرگاه که یکی از شما را دریا

وله ايضا عليه السلام

اكثر من كل بر وارث
 بیکر زیت با از میری و میران
 و یسینه من الدار التي هي اشر
 و نه یک که بداند میران

جزى الله عما الموت خيرا
 جزا داد و خای از ما مرگ را بجزای نیک
 يجعل قلیص العوسس من الاني
 زار و چکه قلیص العوسس از الانی

وقال عليه السلام

ولا تزل في عليه الشف
 و نه بینه در و نه بینه
 عني اية من حامي صرف
 از من بینه من حامي صرف
 ما لي قوت و شمس الشرف
 منته مرا قوت و شمس الشرف

ما لي على قوت فائت سحر
 منته مرا بر قوت فائت سحر
 ما شد ر اشمی عیسی
 از قوت سحر و ر اشمی عیسی
 فاحمد الله لا شريك له
 پرستایش خدا را که باند نیست بر او

تَحْسَنِي ذَاتِي وَلَا صِلَفُ

در این مرا حقارت و نه لاف

أَرْضُ الْعَيْسِ وَالْيِيَّارِ فَمَا

بخت و بختی و بختی و بختی

فليس يقصها التسبيل والبرق

پس نهان کن آنکه او را فرج بسیار

فأشكر منها إذا ما أدبرت خلف

پس باری شکر مردم چون پشت کند خفا

لا تخجلن بيا وحي قبلة

بغل و بر زلفه بالادنا و بالکما و بخت و بخت

فان تولست فآخرى ان تجود بها

پس اگر دینا پشت کرد پس او نیز که خا و خا

وقال عليه السلام

واقبنت خفا ولم اصدف

و بر کاه شدم بخت و نمی کردم

من الله ذي الرافت الاراء

از خداوند رفعت آراء

بها احمد المصطفى اصطف

که با آن احمد برگزیده و برگزیده

عنبر المقاتلة والموقف

عنبر پشته جانی و بخت و بخت

ولم تأت جورا ولم يعف

و نماند جورا و نماند عفو

و طال انك يا دهر كسرتي و كسرتي

و طول آنکه یا دهر کسرتی و کسرتی

عرفت من بديل عرف

شناختم و هر که رایت باشد بشناختم

من الكلم المحكم المعقري

از سخن سنج و رایت در رایت

ربايل تدريس في الموشين

و بنا نهادن خواننده و بنا نهادن خواننده

فأصبح أحمد فينا عنبر

پس گشت احمد در میان ما عنبر

فأصبح الموضع سقا

پس گشت آنجا سقا

فأصبح الموضع سقا

پس گشت آنجا سقا

۷۹
اِستخافون ادنی العذاب

استند اگر ترسند از دگر عذاب

فان تصرعوا تحت اسيافنا

پس اگر افتند شود در زیر شمشیر ما

عند اراي الله طغيانه

در روزی که دیدند و بگفتند طغیان

فانزل جبریل فی قتله

پس فرود آید و در آنجا بر او فرستد

میس الرسول رسول الله

پس بنام فرشته رسول خدا و بر او

فانت حیون له مولا است

پس ایستد که داشت چنانچه او را می گفتند

فلن لا یحمده ذنا قلیلا

پس گفته قدامت را که بگذارد از آن اندک

فلا یحسم ثم قال اطعنوا

پس ماکر و ایشان را پیکت کرد و بگوید

واضحی الضمیر الی غیره

و روشن کند ضمیر را و غیره

الی ذرعات ردا فاحسم

به وضع از دست و ردا فاحسم

و اما آمن الله کالافرن

و ایستد ایمن از عذاب خدا چون راستند

کصبر عکب بن الاشرف

چون استند عکب بن اشرف

واعصم رض کاجل الاحف

و از عاصم رضی الله عنه چون استند و بگفتند

یوحی الی عبد و ملطف

بر او می گوید و لطیف

بایض فی طبیته مرمف

بیشتر در طبیعتش مرمف

متی یقع کعب له تذرف

هرگاه دانه می کشد بر او می کشند

فانا من النوح لم شتف

چون از نوحیم که از نوحیم که در نوحیم

ذو رای علی الزعم للانف

بر او را بر عزم بر پنهان خود

فکانوا بدارة ذی زخرف

و بودند در دایره ذی زخرف

علی کل ذی ذر اعجف

بر هر یک از ذی ذر اعجف

<p>يا حبذا سيف بارض الكوفة</p>	<p>ارض لنا يا لوفة معروفة</p>
<p><small>آن خانی که گناه برید بر زمین کوفه</small></p>	<p><small>زمین که خدا را و الهی بیست ششانی بود</small></p>
<p>نظرة قها جاننا المعلوم</p>	<p>عمى صبا حا و اسلمى لوفه</p>
<p><small>میره خورشید در آن زمین شکران علف داد ما</small></p>	<p><small>خورشیدش کانین صبا ح میستایش دعا که است</small></p>
<p>وايضاً عليه السلام</p>	
<p>يا لحف نفسي على العظريف</p>	<p>المدعى بالأسير قبل الرقيق</p>
<p><small>ای دروغ خورون نفس بر تپه کده</small></p>	<p><small>مدعی که کند اسیر بر جانی از جانی و بشید مراد</small></p>
<p>أقلت من ضربك خفيف</p>	<p>غير كرم فحب أم طريف</p>
<p><small>برست از دهن مرده را پست</small></p>	<p><small>غیر کرم فحب ام طریف غیر ذکاوت خرد که است که با با بیدار که است</small></p>
<p>هو قال عليه السلام</p>	
<p>كم من سليم قوي في قلبه</p>	<p>مذهب اللب عن الزندق</p>
<p><small>چند که در دهن او حسن در دهن او</small></p>	<p><small>مذهب یعنی که کفر عقل الله در دهن او</small></p>
<p>ورضعيف ضعيف العقل محلط</p>	<p>كان من طبع الجبر نفيرت</p>
<p><small>در ضعیف ضعیف العقل محلط</small></p>	<p><small>که از کس که از کس در بار می وارد</small></p>
<p>وايضاً عليه السلام</p>	

روی عباد بن یونس عن جعفر بن محمد رفعه الى امير المؤمنين عليه السلام ان خطب
 على المنبر فقام اليه رجل يسئله بافيا له عن وصف الله تعالى ووصف نفسه
 في حقيقته

قد كنت يا سيدي القلب بالوفا
 مستحقا ان يسيده من ذل العترة
 وكنت اولى من نور بيتضا
 وادب ودي وشتك بنود ودي كد شمشاد
 قربنا بخلاف الخلق كلهم
 من ذل وشتك من ذل العترة
 ومن يريده على التشبيه قسلا
 بهر كه خاسته است بهر شمشاد
 وفي المعارج يلقى موج قدرته
 ودر معارج بالارفتن پستی موج قدرته
 فاترك اخا جسد الدارين شتبا
 سبكه كذا برادر دجله با برادر دجله
 واصخب اخا محققه جاسيده
 ودر معارج شتبا برادر محبت ودر محبت او شمشاد
 امسى ليل الهدى في الارض مشرا
 كشت و ليل هيات ودر معارج كشت و ليل هيات

ولم تنزل سيدي الحق موصوفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 ولا ظلام على الافاق مكنوفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 وكل ما كان في الايام معروفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 يرجع اخا حضر العجز مكنوفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 موج يعارض صرف الروح مكنوفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 قد ياشتر الشك من الرعي وفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 نيت باشره است شمس رانده اقتاد ودر
 و بالكرامات من مولا مخفوا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 وفي السماء جميل الكمال معروفا
 ودر معارج شمشاد برادر دجله
 كشت و ليل هيات ودر معارج كشت و ليل هيات

وقال عليه السلام

يا من هذا ثم اعترفتي ثم اعترف

ان اكله بيدا وكرهه پس بالذکر و در این
بشر بقول الله سینه فی ایا تم
مردم و او را بکنند غذا در آیتها و او

ثم ارعوی ثم انتهی ثم اعترف

پس بر وی که در این راستا پس او را که در
ان یستمنوا لیسلم ثم ما قد سلط
هر روز استند آمد زید و شوز مراد و غیره

وقال عليه السلام فی قافیه العافوی

ان الحسین ابن علی علیهما السلام اجتمع الیه ائمه ائمه ائمه

یا یا غیب الله لو کنت الی معیتهم رقة لیض

و نیکست فقال لهم لا یسبغنی للبعد ان یقال عنیر الله فلما انخروا

علیه فقالوا یا ایتوسیفه یا غیب الله

فلما أصبح بهم خرج الیهم و فی من کتاب مثل الائمة فقال

لهم ایمنه فلما فارقتهم و قلت من حسن ان امیر المومنین علیه السلام

المومنین فی حدیث فی الرقة و ما اری فیها الا من قبله فاذن فیها فی الایام

اغفر المحجس لوق بالحق

دنيا ز شوا از انبیر به با نسر نیند

واسترزق الرحمن من فضله

مدری طلب از رحمن از فضل او

من ظن ان الرزق سینه کفه

کسی که گمان بر وی که رزق در دست او نیست

او قال ان الناس ضلونی

یا که یکه که او میان مرادنی نیاید کرده اند

تغن عن الكاذب بالصديق

نی نیاز شوا از کاذب و غ کوبنده و بر است کوبنده

فليس غيب الله بالرزاق

بگو نیست غیر خدا از رزق

فليس بالرحمن بالواثق

بگو نیست بخدا از اطمینان

زنت به النعلان من خالق

بنزدین بان نعلان او از نیس کرده

وقال عليه السلام

أرى الدنيا تشوذن بالطلاق

می بینم دنیا را زده و دو کاذب که شود بر

فلا الدنيا باقية لحي

نیست دنیا باقی امر زنده گویا

شجرة على قدم نفاق

آه و بشو و بر قدم نفاق

ولاي تحب على الدنيا باقية

و نه از دنیا باقی است

وله عليه السلام

علي مع انما قد كنت سيفي

دانش من تا نیست با که قسم بر رو نیست

ان كنت في البيت كان العلم فيه

اگر باشم در خانه دانش در آنست

ظني و عاؤه لاجوف صدوق

دل من ببارد و آن است تهیست ال من

او كنت في السوق كان العلم في السوق

اگر باشم در بازار دانش در بازار است

رضیت باقیم الله سیل راضیام باچه قیت کرد خا ما لقد احسن الله فیما مضی در هستی که یکی کرد و خدای در گذشته	وفضت امری الی اعلی و کنا شتم کار خود را با ازینده من لکذ لکین فیما بقی سیکی خواهر کرد در قیله
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------

وله ایضاً علیه السلام

ترا ب علی ایسر الزمان فانه شاک بر پر زمان که او فکل فین فی غیر موافق بر یاری که در هیت موافق نیست	زمان عشق و لا زمان حقوق زمان ناکه از دون قیاست نهان من گذر و کل صدیق فی غیر صدق و سر دوستی که در دوست نادریت است
------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

وقال علیه السلام

لو کان بحبیل النبی لو جدتے بحد ته کمره العینه لکن من رزق لیکن جرم عینه در دوزخی شد و خود محروم از خواهر کرد	نجوم اقطار الیاء علیه بشار بخار بار آسمان تعلق ما صدان من ستر فان اتی افترق و در خدایه من مشهور از و پیوستاری
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

وله علیه السلام الی معویثه لما بلغته نبی جامع دمشق من مال الحبایة

<p>سپتک بتنی مسجد امن چایه شینه م ترا کرنا یکنی مسجد از خنداج کشفته الاموال من کسب فرجا</p> <p>پان صدقه دادی اله است از زانو خود</p>	<p>وانت بجز احمد غیر موفق تو بر شاه و خدا که تو نیستی زاری کلب الویل لاترینه ولا تصدق</p> <p>روان شده مثل مرد در صدقه زنده</p>
<p>واصفه علیه السلام</p>	<p>واصفه علیه السلام</p>
<p>تقربت ایئل من عنی در غبت شد کم پوال کنم کسی که پیش او مرا فقالوا عبس زان لا یوجد</p> <p>گفتند در غبت که نایاب نیست</p>	<p>الناهل من صدیق صدوق از آه میان که ایامی بود پند پند صدیق صدوق و بیض الاوق</p> <p>دوست داشت تا در به مرغ</p>
<p>وقال عبید بن ربیع سمعت علیاً یقول ان</p>	
<p>ما من صدیق وان صدیق نیست هیچ زودت و اگر تمام باشد دوستی او انتم بالمدیدل مطلقاً</p> <p>لا تکره من الناس من خلقوا در رخ نموده است مردم آنان زان که از دنیا</p>	<p>و انما یحب فی الجاهل من طبق فیروز تر در عایشه از گروه مردم لم یخش صوله بواب ولا خلق</p> <p>ارغشته بکرمون الناس تعزفون برای رفیق گران و اند مردم را یا برای ترسی</p>
<p>اف من الدنيا واسبابها</p>	<p>فاتح النحر من محلوته</p>

من موفيا لا تقضي يا حيت
نهارا و آخریت کی پاست

عن محمد بن فضال عن حماد بن عيسى عن
ابن بكير عن جابر بن عبد الله عن

وقال عليه السلام يومئذ ذار مصقلا بن هيرة فوجد فيه سلاجا

از جبر با مقتضای جبر و چنان
نمیستیم جز آن غایب ماندن و هستی

وَعَهْدُ الْيَسِيرِ بِالْعَهْدِ الْوَثِيقِ
وَعَهْدُ الْيَسِيرِ بِالْعَهْدِ الْوَثِيقِ

وقال عليه السلام قتل موسى بن جازم العلى

رونها مستغرقه دایا
فراگیر این کاپر را پر کرده
انالوگوم مانریه مالا
سین کولمبوس کولمبوس

کاسا ز عاقه خربت ز عاقا
کاسا ز مرگ آفت است بخت
افتد ما و افتد پایا
شکافد ز زخمی زخم را و پنهان

وقال عليه السلام

ما تزیینت پدر لیاقت
نمونه داشت پدر برای دوستی

وَمَا لَنَا مِنْ جَلْفٍ طَرِيًّا

١٢٠

أشدُّ وحياً زكيت للموت فان الموت لا ينجي

ولا تجزع من الموت اذا جئت بوابك
ممنع من ازمردن چون نزول کند بواب تو

سندمان خود را برای مردین نذر که مردن فاقاست خواب کرده و بخت

اَكَا ضَحَكَ الدَّمْرُ كَدَانَتِ الدَّمْرُ بِحِكْمَا

ان كان لا يغيب ما يحكيك فكل ما في الارض لا يغيبك

فَدَعَوْتِ اَوَامَاوَانِ كَانُوا صَعَالِيكَا

سَارِيْعُ السَّيْلِ التَّجَنُّبُ لِلْفَتْمَتِ اَرِيكَا

اَتَاكَ الْيَوْمَ اَشْبَالُ لَهْمٍ فِي اَحْبَبِ تَعْرِيكَا

حَسْبُ الدُّنْيَا تَوَاتِيكَا لَيْسَ الْمَوْتُ بِاَيْتِيكَا

وَتَهْضُبُ الدُّنْيَا وَفَلَّ الْكَيْلُ كَيْفِيكَا

قَسِيْرٌ اِذَا شَبَّكَ الْقَتْلُ جَعَلُوا الصَّدْرَ لَهَا مِا لَكَ

اَللَّا بِسِيْنٍ قُلُوْبُهُمْ فَوْقَ الدَّرْعِ لَا جِلْفَ لَكَ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَبَارَزَةِ ابْنِ مَرْوَانَ فِي يَوْمِ خَيْبَرَ

<p>ایک ربی لایے پو کا</p> <p>ایسا کلب الیوم من دعا کا</p> <p>ان کے منے قد و ناقضا کا</p>	<p>اقلب عدا ابنتی رضا کا</p> <p>ایوب اذہل بلبا کا</p> <p>رب فبما رب لی من نقاب کا</p>
<p>البحر عن درک الادراک اوراک</p> <p>توفی ہر ایستات الوری رسم</p> <p>بیدی الیسی ہدی متد رکاشفا</p>	<p>والبحر عن تہذات التہذات</p> <p>عن ذی التہذات عن الملک</p> <p>ولالی تہذات التہذات</p>
<p>ایہا الکاتب ما تحت مکتوب علیک</p>	<p>فاجعل المکتوب خیر افہم و ذکی</p>
<p>و قال علیہ السلام</p>	<p>و قال علیہ السلام</p>
<p>لا شیء الا الله فارفع شکاکا</p> <p>میت چہرہ کہ خدا بردار کان خود</p>	<p>یکھیک رب الناس ما شکاکا</p> <p>میت چہرہ کہ خدا بردار کان خود</p>

وله عليه السلام قد آفقتهم اللام رؤى

الضادق عن أبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال

كنت بفدك في بعض حيطانها وقد صارت

لحاطة عليه السلام إذا أنا بامرأة جئت على ربي

سجدة وأنا أعمل سجدة فلما نظرت إليها طرت

مما تداخلني من جمالها فبشيتا بشيتة بنت عامر بن

أوكانت أجمل نساء قريش قالت سبي يابن

أبي طالب بل لك أن تنزوني جنى فأنخيك عن من

المسحاة وأولئك على خندين الأرض يكون

لك الملك باقية قلبت لها من أنت حتى أخطبك

من يك قالت اما الدنيا فقلت لها

از شیخ فاطمہ بنی و جاعیر فی قلیت من مالینہ و اقبلت

لقد عاب من غسرتة دنيا ونية

پیش از این در این کتاب

آفتاب علی زئی الغریز شیت

یادید من بر شکل خوب این شخص

فصلت ہمارے ہی ہوتے

فصل دوم در بیان فضیلت و کمالات حضرت علی علیه السلام

وما لنا ولا الذين آمنوا من محمد

فہم و دہم کہ محمد علی

وَسَبَّحُهَا أَثْنًا بِالْبُحُورِ وَفِيهَا

کتابخانه وادادیه

المسرحية

وہاں نیست و بختہ فنا بازگشت اور

فغری ہو ایسی اپنے غیرِ اغیب

نقحر چ نقحر مڑا کہ مہنہ رخت پیٹم

و ما ہی ان عزت قر و ما طایل

پیشانی و سر و گردن و دست و پا و بدن و لباس و...

وزیریتا فی مشعل کتب التسمیل

(continued)

غروفت عن الدنيا ليتكامل

راغب نیتیم بهر یار بستیم، در آن احوال

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ

سکر و خاک اپتہ میان این پسکھا

وَأَمْوَالُ قَارُونَ يَكُونُ لِلْقَبَائِلِ

وہاں قانون و ملک سر جی ایف

وطلب من جنسنا الجليل

و من غلبه از خستید و خواران

لما فیک من غر و ملک و نایل

در بیت از عزت ملک

وَقَدْ قَنَيْتَ نَفْسِي بِمَا قَدَّرْتَنِي
در پیشانی می برسم خدایا در روز ملاقات

فَتَاكُم بِأَدْنَى مَا لَمْ تَخَافُوا
بکار تو است ای دنیا با اهل خدایت
و اخشی غمنا و ایما عنی غمنا
یو ترسیم غمنا و ایما عنی غمنا

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَوْ اجْتَمَعَ الْأَفَاتُ فَاغْلُظْ شَرَّهَا
چون که دید بدیها پس غلیظ بدترین آنهاست
وَلَا خَيْرَ فِيهِ وَعَدَاؤُكَ أَنْ كَذَبًا
نیست خیری در و عداوت که باشد دروغ
أَوْ كُنْتَ ذَا عِلْمٍ فَلَمْ تَكُ عَاقِلًا
چون باشی صاحب دانش و نباشی عاقل
وَأَنْ كُنْتَ ذَا حَقٍّ فَلَمْ تَكُ عَالِمًا
چون باشی صاحب حق و نباشی عالم
إِنَّمَا الْإِنْسَانُ غَدَاةٌ لِقَدَرِهِ
بدانکه انسان غداست قدر خود است

وَمَنْ مَنِ الْجَمَلُ الْمَوَاعِدُ وَالْمَطْلُ
و بدتر از جمیل و مواعید و الماطل
وَلَا خَيْرَ فِي قَوْلِ الْإِنْسَانِ كَيْفَ يَصِلُ
و نیست خیر در گفتار که باشد و نصیب گردد
فَانْتَ كَذِبِي لَمْ يَكُنْ لِي سِلًّا
پس تو چون صاحب کذب باشی که نیست سلاح
وَلَا خَيْرَ فِي غَدَاةٍ الْإِنْسَانِ كَيْفَ يَصِلُ
و نیست خیر در غداست انسان که باشد

وَأَيْضًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا الذَّنْبُ كَطَلٍّ زَائِلٍ
در پیشانی که دنیا چون پاییز و طوفان شود
أَوْ كَنُومٍ قَدِيرٍ أَوْ نَائِمٍ
یا چون خوابی که ویران شود یا خوابی که

أَوْ كَضَيْفٍ بَاتٍ لَيْسَ لِقَارِئِهِ
یا چون میوه ای که شب سر برود و قاری
أَوْ كَسِرْقٍ لَاحٍ فِي أَفْتَرِ الْأَمَلِ
یا چون سرقتی که در آخر امید

و فی التفسیر المنسوب لابن الامام الزکی کے الفاظ

احسن العیسیٰ و حسن جابر بن عبد اللہ انصاری

اعلیٰ امیر المؤمنین علیہ السلام فقال لیا جابر اقام

الذنیہ بأربعۃ عالم یتعمل علیہ و جابر لایستکف

ان تفسیرہ و غنی حیوٰذہ معروف و فقیر لایسیر

آخیرہ بہ دنیا غیرہ و یا جابر من کثرت نعم اللہ علیہ کثرت

الحج الناس الیہ فان فعل ما اوجب اللہ علیہا

عمرہا للہ و ام و البقاء و ان تصرف ما اوجب اللہ علیہا

اذا اطیع اللہ من مالہا

چون اطاعت کند خدا را کسی دنیا و رو و دود

عمرہا للہ و البقاء و ان تصرف ما اوجب اللہ علیہا

کثرت

ما احسن الذنیہ و اقرب الیہا

چون است و دنیا و دود و رو و دود

من لم یو اہل الناس من فضله

کسی که مردم از او

فاخذ رزوال الفضل يا جابر

ترسیل شدن فضل حق را ای جابر
فان ذالعرش جزل العطا
بدینکه که عابدش بزرگ بخشش است

واعط من دیناک من بالها

و ده از دینای خود کسی را چو دل گذارد
یضعف بالحبس مشاها
و زبندان دهد بداند

الجاهل في تعلم لا بد منه و جمل الغنى بمعروفه

و باع الفقير دينه بدنيا غير حل البلاء

و عظم العقاب بزيادة من روايته السیده

و کم زاینش من ذوی ثروة

سینه دیدم از صاحبان مال
تا تو ای علی دنیا باموالهم
برفتند بر دنیا با مالشان
لو شکر و النعمه جارائهم
اگر شکر اندی نداشتند بر نعمت
الین شکر تم لازید بکم
در شکر کنند شما را چه زیاده بکم

لم یقبلوا بالمشکرا قبلها

که پیش نیاوردند بگفتن شکر را قبل دینها
و قید و بالجنل افعالها
بستنند بحد نجلی قضا و نیازها
مقاله الشکر الذی قالها
گفتند بگفتن که گفتند
لکنما کفرتم فالحسبنا
لیکن گناهان ازین کفرها

وقال عليه السلام

الموت يأتي بغتة والقبر صندوق
نورک سار کلمات و کور صند و صندوق

يا من نيا شغل غر طول الامل
نیکو نیا مشغول غریب و غریب

ولم تزل في غلة حتى فاناك الاجل
همیشه در غلقت تا نزدیک شد اجل

اليس مصير ذاك الى الزوال
آیا نیست مصیر ذاکست او بزوال نیست
وشيكاً ماغيمة الليال
زود باشد که تغییر دهد اورا شبها

سب الدنيا تاق لك عفو
انکار کرد دنیا را بر تو عفو
فأترجوا ليس يس
پس برآید میدارند هرگز ناکایت

وقال عليه السلام

أحب الي من من بالرجال
دوست تر است بمن که در میان مردان
فقلت العارني في ذل السؤال
گفتم که عار من در غرض سوال
فلم أزل محال بال
نمیدم منحل بشکری : محال
فاطعمهم أقر من السؤال
بزرگوارتر است تغذیه از سوال

نقل الضحى من قلل الجبال
برون سپید کرد از کوهها را
يقول الناس لي في كيب عار
میگویند مرا که در کتب عار است
بلوت الناس تسر ما بعد قرن
خوشه مردم در آنکه پس از یک قرن
ووقت مرارة الاشياء طرا
چشمه غم من مرار و آسایش

و لم آت في الخطوب استحوالا
ففيها من كبر في كبر في كبر

وَأَصْعَبُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ أَرْجُلُ
وَدُشَانِ تَرَانِ شَنِ اَمِ يُونِ

وقال عليه السلام

ما اعتاضنا بفل وحسب سوال
 و اذا التوال مع التوال فنبش
 و ان سوال را با بخشش وزن کنی
 و اذا التلیت بیدل و حک سایل
 ان الکفریم اذا اتاک بموعده
 زید اگر کفر من دور تر از عهد

عوضاً و لو مال سینه سوال
 راجح الی سوال خوف کل مال
 فایده آنست که در مفضل
 اعطاکم سیل بغیر مطال
 برسد ترا از ارادان و در تمام

لا تجزعن من الخزال فربما
واجعل فؤادك للتواضع منزلا
واذا وليت امور قوم ليس
بهم

فخرج اليتيم وعوفي في النزول
ان التواضع بالشرف جميل
فاعلم بانك غنم يبول
بمس بدمك ان يتبعك حمار

<p>يا صاحب القبر المنقش عليه من صاحب كبر منقش عليه لا ينفعك ان يكون منقشا لا تغتر بغيرهم ولا بغيرهم من ربه شوبت ايشان واما ايشان</p>	<p>وعد من تحت مغلول ما يدركه من شيبه و بسعده وعلب من خلق العذاب كقول فالملك نفسي والنعيم زويل من كنهه في شدة و نعت بره</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

روى الماديب ابو علي احمد بن محمد المزيوي في
 عن ابن مسلم محمد بن عمرو بن كبر الجاهلي

ابن العيساء له عليه السلام

<p>فان يكن الارزاق فيما مقما وان يكن الدنيا تغني نفسي وان يكن الاموال للترك جهما وان يكن الابدان للوت انشيت ان يكون بيت بدنا برامرون بدنا</p>	<p>فقد تفرص المروني الكسب اجل فدار ثواب الله اعلو انبل فابال متسروك بر البحر بخل فقتل امرئ في الله سيف اضل من كنهه في شدة و نعت بره</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

فلا تخسرع وان اعطيت يوما
 كن حسرا في يومك
 ولا تيايس فان الياس كفر
 لا اريد ما ليس كذا اريد كذا
 ولا تظن بربك ظن سوء
 كان ميسرا لغيره وروى في كتابه
 رايته الحبيب عيسى
 و يوم و شرار و اور وقت و ما

فقد ايسرت في و سر طويل
 برکتی که ایستاد که در روزگار
 غسل الغیسی عن قیل
 شاید که خدا غنی کرد و اندک در دنیا
 فان الله اوسع بالجميل
 زیرا که خدا وسیع است از آنچه در دنیا
 و قول الله اصدق كل قیل
 که خدا راست تر است از هر قیل

وقال عليه السلام

ضن النفس و اهلها على ما يرنها
 که در غش او و اهل او را بر آنچه می بیند
 ولا تزين الناس الا بسلا
 نه از زینت مردم را مگر بشکوه
 و ان ضاق رزق اليوم فاجبر الله
 که اگر تنگ شد رزق روزی مجبور شد خدا
 بغير غنى النفس ان قل مال
 بغير غنی نفس اگر کم مال
 و لا خسر في و و امره متلون
 نیست خسران در و امری متلون

تغن سالما و القول فيك خيل
 برزی بسلامت که گفتار مردم در حق تو نیست
 بنايك و مرا و جاك عليل
 مرافت کند تو را و کار مرا خاکند و سپی
 عيسى بنجاست الذر فلك قول
 را که باست که گشتار و در کار را خوار کرد
 و غنى فقير النفس و هو بيل
 و غنیست از مال فقیر نفس و حال او بیل
 او الريح مال تال حيث قيل
 زیرا که باد و مال و در جایی که

جاءوا اذا استعفيت عن اخذ مال
نفسه ايت من يستعفى انى ذكره
فما اكثر الاخوان من اخذ
جسارت برادران بين وقتي و...

وعند اجتهاد الشمر عنك بخل
ومن اتى له مال ودينه كذا
وكنفهم للنايات قليل
ويكن ايتان در حيات كم...

فقال عليه السلام

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

وايضاً عليه السلام

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

فما اقبيل الدنيا جميعا

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا
فما اقبيل الدنيا جميعا

فَلَا تَكُنْ مِثْلًا لِّقَوْمٍ يُفْسِدُونَ
فَتَسْلُبُ أَلْبَاسَهُمْ مِنْ تَلَامِيذِهِمْ

بیشتر بکنند که ایشان را بکنند
بکشند بکشد بکشند بکشند

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

طَعَامٌ مِثْلُ مَبَاحٍ لِمَنْ تَدَاوَلَتْ
وَوَارِي مِثْلُ مَبَاحٍ لِمَنْ تَدَاوَلَتْ

طعام من طلال است هر که طرد و
واری من طلال است هر که طرد و

أَقْدَمَهُمْ مَا عَمِلُوا مِنْ حَسَنَةٍ
وَالَّذِينَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ حَسَنَةٌ

پیشتر آن که از آن حسانت
والمین لم کین عین حسانت

وَأَمَّا الْكِرِيمُ فَهُوَ رَاضٍ بِرِ
وَأَمَّا الْكِرِيمُ فَهُوَ رَاضٍ بِرِ

اما الکریم راضی است باین
اما الکریم راضی است باین

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الْغَنِيَّ الْغَنِيُّ بِعَقْلِهِ
لَيْسَ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ بِأَلَمِهِ

اگر غنی غنی است بقل
لیس الغنی الغنی بآلمه

وَكُلُّ الْكِرِيمِ هُوَ الْكِرِيمُ بِحَقِّهِ
لَيْسَ الْكِرِيمُ الْكِرِيمُ بِقُوَّتِهِ

وکل الکریم هو الکریم بحق
لیس الکریم الکریم بقوته

وَكُلُّ الْفَقِيرِ هُوَ الْفَقِيرُ بِحَالِهِ
لَيْسَ الْفَقِيرُ الْفَقِيرُ بِنُطْقِهِ

وکل الفقیر هو الفقیر بحال
لیس الفقیر الفقیر بنطقه

وَأَيْضًا لَهُ

ذُنُوبِي مِثْلُ عَدَاوَةِ الرَّمَالِ
فَمَنْ لِي تَوْبَةٌ يَأْذُ الْجَبَلُ

ذنوبی مثل عداوت الرمال
فمن لی توبه یاذ الجبال

شہسینے کا پتہ اب بد اوویہ
 جو انی من چون سب بوجہ گرفت
 و عسری کل یوم فی انصاف
 زند کی منار روز در نستان پست
 و ما اوری اعلیٰ بعد سوئے
 منی رانم بیست سال من بعد از مردن
 و مایے غیر عفو ک من ملاذ
 بیست مزاج بخش و پاسب
 عصیت ک جا ملا یا ذالمعاف
 نانو کی کر و در از جہل خود ای بکر
 و کما ان یرجع الملوک کرا لا
 زادہ تکرار کر و دینہ کان مکر

و شیبی شد تا ذن با تجالی
 و پسری من خبر مدیدہ بر تن
 و ذنبی زاید کیف تختیال
 و من زاید پست بجز پست مد پائے من
 نجات ام کمال پیے نکالے

فاصلہ لی بحسب الفصول
 پس جلد آری یکی بخش مال ما
 فقیر متری من ہودہ حایے
 پس تعمیر وہ ای پیستی زبانی من
 الی مولادہ یا موسیٰ المولایے
 بخا بد خود دانی خراجہ خواجا

مولد ابیضا علیہ السلام

بنی اذا ما جاشت التترک فاسطر
 فرزند من چون خون جوش زشت ک اسطر
 و ذل ملوک الارض من انام
 خواہ شوند و پشیمان زمین از
 ضعیفی من الضعیفان لا ہی عندکم
 کو کی کو کان کہد سپر زشت لا ورا

ولایہ محمدی تقوم و یعدل
 و یو یع منضم من لایہ و یبریل
 و لا عنید جد و ابو یقیل

<p>مَنْ يَقُومُ الْقَائِمَ تَحْتَ سِلَاسِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ</p>	<p>وَبَاتِحًا بِاتِّسَافِكُمْ وَبَاتِحًا بِعِلْمِ وَبَاتِحًا بِأَيْدِ بَشَرٍ مَوْلَاكُمْ</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

<p>اِذَا عَاشَ امْرُؤٌ سِتِّينَ عَامًا مِنْهُمْ يَمُرُّ بِهِ شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>	<p>فَنُصِفَ الْعُمُرُ بِحُجَّةٍ لَيْسَ فِيهَا مِنْهُمْ شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>
<p>وَتُكْتَبُ لَهُ بِالنِّصْفِ مِثْلُ مِائَةِ سَنَةٍ يَكُونُ فِيهَا شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>	<p>وَتُكْتَبُ لَهُ بِالنِّصْفِ مِثْلُ مِائَةِ سَنَةٍ يَكُونُ فِيهَا شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>
<p>وَتُكْتَبُ لَهُ بِالنِّصْفِ مِثْلُ مِائَةِ سَنَةٍ يَكُونُ فِيهَا شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>	<p>وَتُكْتَبُ لَهُ بِالنِّصْفِ مِثْلُ مِائَةِ سَنَةٍ يَكُونُ فِيهَا شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>

أَوَّلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

<p>اِذَا اقْرَبَتْ سِتِّينَ عَامًا مِنْهُمْ يَمُرُّ بِهِ شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>	<p>وَتُكْتَبُ لَهُ بِالنِّصْفِ مِثْلُ مِائَةِ سَنَةٍ يَكُونُ فِيهَا شَيْءٌ يَنْتَبِهُ عَلَيْهِ</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------

ونفط من الارض من تحت
 ولا تد من پایل قایل
 تجذب اخبار ربا ربا
 ویتد زکل ایله موقف
 تری النفس اعطت مجنونا
 تری الناپس پکری طاغوت
 و نوبی بلایه فادیله
 بیت المعاد فیا ولیها

سنالك تخشع جاثالها
 من النابس یومئذ مالها
 و ربك لا شك اوحى لها
 یقیم الکھول و اطفالها
 ولو ذر تکان شفتا لها
 و لكن تری الغیبن مالها
 اذ اکت فی البعث نجا لها
 واعطیت للنفس مالها

وایضا علی التلیم

اخاف و ارجو عتوه و عقابه
 ی رشم و اید میدارم

و اعلم حقاً انه حکم عدل
 می دانم که او حکم عادل است

فقال له يا حشر مالي اراك حسنا كئيبا

متغش باللون فقال يا امير المؤمنين وكيف لا اكون
كذلك وقد كبرت سني وذا في غلظ واقتراب السيل ٥

وقال عليه السلام

من موء من اوما قق بلا

ازند من اوما قق بلا

بغيتهم واپم واما فعلا

بغيتهم واپم واما فعلا

فلا تخف عشرة ولا لانا

من ترسيس بسودا فاعنه راه نمرود

ذرية لا تقترب لي الله جللا

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

جللا بحبل الوصي متصلا

ريسانان بريهان وحق بها متصلا

تخاله في اكله و العسل

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

کم ثم اعجوبت له جملا

بسیار عجايبا باشد مرا در اجل

ليجار همدان من بيت يري

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

يعرفني طرقة واعبره

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

وانت عند الضرر مقصر

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

اقول لنا حين توقف للعرض

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

ذرية لا تقرب من ان

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

استفك من باروي على طلاء

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

قول عليه لمارش عجب

بکذا را دور از تو که ستمين خمر را

وله عليه السلام

وينا تجادى عنى كائى

وينا و منى كوى كوى

تسلى يمينها

شيد بين ريت ريت

ور ايتى ماحت حبه

ور ايتى ماحت حبه

ست اعرف حلفا

ست اعرف حلفا

فرد دى و شى ما

باز كودانم اورا با شالاد

و حبت جلتى الهى

و حبت جلتى الهى

وقال عليه السلام

لو كان هذا العلم خيلا لم يكن

اكر بد كى ايندانش بهاشد كود

اجمعه ولا يخل ولا يك غاطا

بني كن كاتلى كن و شاشى

اكان يقينى في البرية جبال

بندى بيشده و در خلاق كود

فنداه العتقى لمن يكامل

كوداست آخرت كنى بيت كمال

وامامنا عليه السلام

رصىنا قتيما نجما مينا

و شيدم بيت حيار و روى ما

فان المال يعنى عن قريب

زود كمال فان شود زود

لنا حكم و للاعبدا مال

مارا و شش كود و شش مال

وان العبد لم يبق الا ليرال

و سلم عالى و شش

رومی ابو جیش المذنب المسلم باسما ذوال علی ابوبکر فی المصحح فقال

تعلم ابوبکر ولا تمک جاللا
بدان ای ابوبکر و جاشین نادان
وان رسول الله وسیع حقه
و جیش که رسول الله اوست که در حق او
ولا جیش حق و از دوا لوری
کم کن حق او را با ذکر دانی غایب را

بان علیا خیر خاف و ما عمل
باسم علی بترین بار من گفتم و در
والله فیه قول فی الفضائل
و الله که در ذکر خود و فضایل علی
الیه فان الله اصدق قایل
با و زیرا که خدا اصدق گویند است

الامان فی طول الحیاة پس
با اسم است و در آن ایام که در
فانی و ان اصحبت بالموت متوقفا
در پیش من که با و در کرم مردن بستم
ولله الوان روح و تعهد
رو و کار را تغییر یافت شباهت و با
قطعت یا ایام النعم زوکره
قطع کردم روزگار و نعمت را با ذکر او
ارعی علل الدنیای علی سیرة
با اسم علته را با یاد او و سیرت

و انی فی الموت لیسر محال
و از کجا باشد آن دانی که نیست که در
علی ال من دون ذاک استعجل
مردن علی است از پیش این و در آن
وان نفوسا مینس پس
و نفسها میان ایشان روان
و کل عین زما شک و شک
و هر عین از اینها و شک و شک
و صاحبها حتی المات علی
و صاحب دنیا تا دشت مرگ ببارت

ایرانیت کہ پہلو کو چھوڑ دیکہ فی شود اور نہ

دور و دل از آتش بدایمی پوزش

و امين الله عليه السلام

يا تواسي على قل الاجبال تحمهم
 شب بربره ذرما لا كرسه ما انما
 و استنزلوا بعد عن غن علمهم
 فرما اند بعد از غن از علم خود
 با دهم صار من بعد ما و فوا
 شاه ركنه ايش را آورده كنده بعد از
 اين الوجوه التي كانت محجة
 كجا است و باي كه بود پيمان در برده
 فافضح عنهم حين بالمهم
 بين وضع شد بر ايشان چون چيد ناي
 فتد طالما اكلوا فيها وهم سرورا
 پس كه خوردند در و با شادمانه
 اضحيت ميا كنهم حشا خطه
 كشد و ايشان آهناي كار
 بل الخليفة از و افتيت
 پس خيبر را بدني بر پيد مركب او
 اين كنوز التي كانت مغاها
 كجا است كجاين كه بود و كيد امان

غلب الرجال فلم يفتحهم
 مردان غلب پس فتح نمود ايشان را
 الى مقابرهم يمسكهم
 كورستان خودي بر ايشان كه قند
 اين الايسة التي كان
 كجا است تيمت و نجاها
 من و نها تضرب الاشارون
 ايشان مي زدند و پاوه چيها
 ملك الوجوه عليهم الذي
 بين و ديها زدند و كجا كشته
 فاصبحوا بعد طول الماكل قد اكلوا
 پس كشته بعد از درازي خوردن خود
 و پاكنوا اليه الاجداث قد حلوا
 و پاكنوا او نيمه پستان رفتند
 اين بنو دوين ميل و احوال
 كجا است شكرا و ايمان و شيران
 تنو بالعصبة المقوس لاجل
 كزان بر و كيشيدن باركران كرا كند

1997

1970

لا تشكرن فاد است على ملك

مگر شما نیست و ایم دنیا را و شایسته

و كيف ير جواد و ام العيش متصلا

بر دنیا و عیش و دامند که با کس است

و جنبه بنیاست زدی معرض

و آن در معرض است از کس که با خدایت

الا انما خ عليه الموت والوجل

مگر که ترا اند بر او مرگ و ترس

ور حبه بحال الموت متصل

و حقه او بر میان مرگ پیوسته است

و ملكه زایل عنه و متقل

و ملک و زایل است از او و جدا شود

وقال عليه السلام

وفي الخلق احيانا لعمرى مرارة

و در خلق مدتها را که بگذرد که بگذشت

و لم انا لسا يري عيب نفسه

و من در آن زمانه را که عیب خود را ندید

ومن في الذي يخون النفس

کس است که خاص خود را از او میان بگذشت

اجلك ثم حن صرت الى الغنى

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

و لم يفتبر يوما وان كان محدا

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

و نقل على عرض المرحال تقي

و یکی نیست که بگذرد که بگذشت

وان كان لا يخلو عليه حيل

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

و لئلا يفس قال النطون و قيل

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

عشيت تقرى او غدا تيسل

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

و لم يفتبر يوما وان كان محدا

و من در آن زمانه که بگذشت و من در آن زمانه که بگذشت

و لم يفتبر يوما وان كان محدا

اصحابه وترك عليا عليه السلام فقال لبي في ذلك فقال

اصحابه ترك عليا عليه السلام فقال لبي في ذلك فقال

خبر دنیا والاخرتہ تفکی علی علیہ السلام و قال
 دنیا دنیا و آخرتہ پس بگفت علی عیسیٰ السلام

انکب فینی ایضا المصطفیٰ الہی

کسی درم ترا پیش خود ای بر کنیز و کہ
 و یقین یک جوابی و ما قدر میجست
 خواهی تو یا درین و جان من چنان شد قیامت
 و من گمان لی تا کنست طفلًا و یا فحاشا
 پس ای مردمانی کہ در دوزخ و کافران
 و من جن جسدی مرعج عجمی
 کہ کہ بعد از پست و یککہ مراد منست
 و من جن آخری من من گمان حاضر
 پس و منی کہ ہادی مینا از سبک و کسب و وفار
 الک الفضل اپنے ماحیت ہوا کہ
 مراد است نہادہ و مراد من کند نام شکر و ہوا

یا انا بہ الرحمن من عمتہ اہل

را و ہوا و ما را ہوا خود من از غیبی عالمی
 لمن انتمی معہ الی الفرج و الاصل
 برای کسی ہوا ہمیت با او من و ہوا
 و انشی فی العین منہ بالنہل
 و انشی منہ انما ساعد فی غور و انشی منہ
 و من جسدہ نخل من منبت اہل
 و انشی منہ انما ساعد فی غور و انشی منہ
 و عالی و اخیانہ و من من فضل
 و انشی منہ انما ساعد فی غور و انشی منہ
 لا حیوان الا ولیت باخاتم الزلزل
 مریدیکہ کی کہ کردی من ای آخر پیغمبران

بر روی آن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پیرانی غنبدہ و

اسو کہ و استعمل علی المدینہ علیہ السلام فیقع

برک و گذشت حکم علی را بر مدینہ علی عیسیٰ السلام پس بگفت

عَلِيٌّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ زَعَمْتُ قَرِيشَ

أَنَا خَلَقْتُ نَبِيَّ سَمَاءًا لَا أَقَالَ صَلَّيْهِ وَسَلَّمَ طَالَمَا أَذِنْتُ لَأَنْبِيَاءِ
كَرِهْتُ شَيْئًا قَدَرًا كَرَاهِيَّتِي شَعَرْتُ بِهَذَا بَعْدَ أَنْ بَلَغْتُ مِنْ سَيِّئَاتِي مَا تَزِدُّهُ ذُنُوبِي

لَا يَسِيلُ إِلَّا تَرْضَى يَا أَبَتَ وَزِيرِي وَوَصِيِّي

وَلَقِيتُ قَاضِي مِثْلِي مِنْخَرُوعًا لِحُكْمِ لَحْمِي وَدَمِي
وَجَاشَتْ كَلَامُهُ مِنْ فَاكِنْدِهِ وَنَدَى بَشِي كَوْنِي كَوْنِي كَوْنِي

وَأَنْتَ مِنْ مِثْلِي بِسَنَدٍ تَسْرُونَ مِنْ مَوْسِي

إِلَّا أَنِّي لَأَنْتَ مِنْ بَعْدِي فَهَلْ يَكُنْ رَضِيْتُ لِمَنْ تَوَلَّى
يَكُنْ رَضِيْتُ لِمَنْ تَوَلَّى مِنْ بَعْدِي كُنْتُ عَلَى مَا خُشِعْتُ بِهِ بَرَادِي قَوَانِي رَسُولِي

وَاللَّهِ ثُمَّ انْشَأَ يَقُولُ

وَأَمَّا الْارَاجِيْفُ وَالْبَاطِلُ فَأَمَّا الْارَاجِيْفُ فَرَوْغٌ وَهُوَ جَيْسٌ فَلَا كُنْ فِي الْخَالِقِ الْخَاذِلُ سَيِّدُكَ أَشَدُّ تَرَاوُجًا مَذْخَارُ جَاكُ وَكَانَ الْبَقَالُ جَاكُ وَكَانَ الْبَقَالُ	وَاللَّهِ ثُمَّ انْشَأَ يَقُولُ وَاللَّهِ ثُمَّ انْشَأَ يَقُولُ يَقُولُونَ لَيْسَ قَدْ فَكَاهُ الْبَوَلُ يَكُونُ مَرَاكُزُ شَيْءٍ وَشَيْءٍ تَرَاوُجُ وَمَا ذَاكَ إِلَّا لَانِ النَّبِيِّ خَرَدُونَ خَشَعُوا كَمَا يَخْلَعُونَ
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

فیرت و پینی علی عاصی
 بر منم و شمشیر من پر دوش من
 فلما راسی نفا قلبه
 چون فید فرید خیر که دهل داد
 انجی ابن عسی فانیات
 خبر ده پیرم من پس خبر دادم
 وقال انی انت من و نهم
 و گفت برادر من قری پیش نشان

الی الراجیم الحاکم الفاضل
 بجانب راعی الحاکم فاضل
 وقال مقال الاخ یسائل
 از وقت گفتن برادر و در حقیقت
 بار جاف ذی الجحد الذاعل
 برده خای صاحب چیده دخی
 کسرون موسی ولم یاتل
 چون با و ن با سپی

وقال علیه السلام

بمقتل ذوالعقل فی نفسه
 صورت نمید بد صاحب عقل و نفس خود
 فان نزلت بقية لم یزع
 پس نکر زد آید یکبار و نسیب
 رای الامر فی نفسه الی الله
 و دید بیت کلامی کشید بان باغ
 و ذوالجسل لایمن ایا
 و ذوالجسل است نم نداند و کار و در
 فان بدمت صروف الزمان
 اگر بد و دوزخ و کوه بشنید باغ

مصایب قبل ان تنزل
 مصیبت پیش از آنکه فرو آید
 لما کان فی نفسه مثلاً
 لما کان بود که در نفس خود صورت آن
 فصیر احسره اولاً
 پس کرد اندیشه و آواز و در اول
 و فی مصارع من قنجل
 و فراموش یکبار و در آن که گشت
 بیض مصایب احوالاً
 بیض مصیبتی و نسیب و کند

ولو قد تم الحزم في نية

العلم الصبر عند البلاء

والمشقة من الحزم

والمشقة من الصبر

وقال في الامام علي بن ابي طالب

اعينني جو واما ركن ايتمنا
ايده چشم من بهزيد بر كن كنوا خدا

عليه الكبري
عليه الكبري

عليه سيد البطحاء وابن شيبا
مصابها ادب على ابو الهوى

عليه الكبري
عليه الكبري

مفتدة طيب الله خيها
ان ايت غرض كود خدا حق اورد

عليه الكبري
عليه الكبري

وقال ايضا عليه السلام

مضى الدهر والايام والذنب حال
مضى الدهر والايام والذنب حال

وجاء رسول الله والمرء غافل
وجاء رسول الله والمرء غافل

سرو ركن الدنيا غور وعقلة

وعيشة في الدنيا مجال واطل

ترتو دمن الدنيا فانك راجل

ترتو دمن الدنيا فانك راجل
ترتو دمن الدنيا فانك راجل

وبادرفان الموت لا شك نازل

وبادرفان الموت لا شك نازل
وبادرفان الموت لا شك نازل

عليكم بالصلوات فليكنوا

عليكم بالصلوات فليكنوا
عليكم بالصلوات فليكنوا

شجاعتكم عليكم وعلكم وعلكم

شجاعتكم عليكم وعلكم وعلكم
شجاعتكم عليكم وعلكم وعلكم

فان الناس اعداء لحد

فان الناس اعداء لحد
فان الناس اعداء لحد

ولا يرضيهم الا الزوال

ولا يرضيهم الا الزوال
ولا يرضيهم الا الزوال

فصلوة الاله تدرى عليه

فصلوة الاله تدرى عليه
فصلوة الاله تدرى عليه

في دجى الليل كمره واصل

في دجى الليل كمره واصل
في دجى الليل كمره واصل

ليس من كان ديا ولسلا

ليس من كان ديا ولسلا
ليس من كان ديا ولسلا

مشل من كان ديا ولسلا

مشل من كان ديا ولسلا
مشل من كان ديا ولسلا

وقال عليه السلام

چربی الله عصمت لا موری	جیبی محمد پی اعلیٰ
------------------------	--------------------

وقال علیہ السلام

انا الصقر الذی حدثت عنه	عقاق الطیر یجد الیحد الی
من بعدی من کما یسجد لوز	کر و نیا در خان می کشم ببال
وقد سیت احروب انا ابن سبع	فلما ثبتت افیت الرجال
فلم تدرع التوف لنا عدا	و لم تدرع السخا لندی لا

وا یصلی علیه السلام

صید اللوک را بت ثعالب	واذا کبت فصدی الی بلبل
صد الفوار پس فی اللقاء	عند الوفا الضیف قال

وقال مدح النبوی صلی الله علیه و سلم یوم بدر رواه محمد بن اسحق

الم تر ان الله لیس فی رسول	ابلاء عنیز ذی اقتدار و ذی فضل
----------------------------	-------------------------------

بما انزل الکفر وار مذکرة
 باخود زاده کنه در سپهر غم
 فامسی سول الله قد غرضه
 برکت رسول خدا که عزت یاری کرد
 فجاء یفسر فان یفسر
 من آیه قرآن از تفسیر خداوند
 فامس اقوام کرام و ایتسوا
 پس ایان آوردند طایفه کریان و دستساز
 و انکرا قوا فمفسر اغت قلوبهم
 انکار کردند طایفه تنگ شده دلها را
 و امکن منکم یوم بذر رسول
 و اما یافت در روز بذر رسول خود را
 ما یدهم یخاف قواطع
 پستیا و ایشان شمشیر با بکبر بر نه
 فکم ترکوا من ناسی ذی حیتة
 پس گذشتند از دامن ناسی با حیت
 و تبکی عنون النایجات علیهم
 محکومید عینا بر سران پریشانی
 نوح تبکی عتبه النبی و ابنة
 زنده کند ناسی که عتبه کرام را در پسر اورا

ولا قوا مو انما من اسیار من قتل
 حاکمات کردند غارها از اسیار من قتل
 و کان امین الله اسیار بالعدل
 حاکمات امین خدا و اسیار بالعدل
 مبینت ایاة لذوی العقل
 بیان یافت آیات از ذوی اهل عقل
 و اسیوا بحمد الله محبتهم
 و گشتند بحمد خدا کیس که در پیش ایشان
 فوا حسم الرحمن خیل علی خیل
 پس زیاده کرد خدا ایشان را چون خیل
 و قوما غضا با فعلهم اسیار
 با قوم غصبا با کار ایشان
 و قد حادوا با بحملاء بالفضل
 که پیدا شد با بحمل و بالفضل
 صریحا و من ذی بحسن متهم کل
 صریحا و از ذی بحسن متهم کل
 تجود با سبال الرشاش و البطل
 بیارید با سبال الرشاش و البطل
 و شیتة تنفاه و سیتة باهل
 و شیتة تنفاه و سیتة باهل

وذا المخل ستنه وارج جان منهم
 نوى منهم في بريد عصاة
 دعا النعم من عافا جابه
 فاضحو الذي دار تحميم بفعل

سلب البحرى شيبه الشمل
 ووجد اسفله الجرون وويل
 وللقى اسباب مقطعت الاصل
 عن الغي والعدوان في شغل الشغل

وقال عليه السلام

الحمد لله احميل الفضل
 شكر الله على كل نعمة
 كم نعمته لا يستطيع بلوغها
 قد عاين الاجر بسب من يديه

المسبح المولى العطاء الجندل
 حمد اولوا علمت طاقه مقول
 منه على سالت ام لم ابال
 حمد الشبى وذي البيان المرسل

ما فيه موعظة لكل مفكر

الكلان في اعتقالات لم يعقل

وله ايضا عليه السلام

حبيب القتي نفقره حيله

وبذله نوحه حيله

يكفي القتي من عيشه اقله

اخبز للجائع ادم كله

والماء ان حبيب ييله

وحايط من مسجده طيله

والموت ياتي

وايضا عليه السلام

بعد 4 كله

رايت الشكرين يغوا علينا

والتجوى في الغواية الضلال

وقالوا نحن اكثر اوفسنا

غدا آه التروع بالاسل الطوال

فان تغوا وفسنا

بجسرة تومو في الغرف العوال

فقد اودى لغيت يوم بدر

وقد اودى فجا غيبر ايل

بما جدي بالكر دية ماله

وكل شدة كشمك به